فهرست مطالب

[موضوع: فقه / نکاح 2](#_Toc27406529)

[اشاره 2](#_Toc27406530)

[روایات کتاب مستدرک الوسائل: 3](#_Toc27406531)

[روایت اول: 3](#_Toc27406532)

[بررسی روایت 3](#_Toc27406533)

[مناقشه اول: سندی 3](#_Toc27406534)

[مناقشه دوم: انضمام نگاه و استشمام به یکدیگر 4](#_Toc27406535)

[مناقشه سوم: شاید این از اختصاصات باشد. 4](#_Toc27406536)

[مناقشه چهارم: روایت بیان سیره است و از آن الزام فهمیده نمی‌شود 5](#_Toc27406537)

[مناقشه پنجم: پوشش مرد نابینا غیرمتعارف بوده است 6](#_Toc27406538)

[روایت دوم: «خیرٌ للمرأه ...» 6](#_Toc27406539)

[روایت سوم: 6](#_Toc27406540)

[یک نکته در مورد اطلاق روایت 7](#_Toc27406541)

[خلاصه مطلب 9](#_Toc27406542)

[روایت چهارم: روایت حولاء 10](#_Toc27406543)

[بررسی روایت 11](#_Toc27406544)

[مناقشه اول: ضعف سند 11](#_Toc27406545)

[منقاشه دوم: 11](#_Toc27406546)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح / نگاه

## اشاره

در جلسات گذشته وارد مقام دوم از مباحث شدیم که عبارت بود از بحث از نظر مرأه به اجنبی.

در ابتدای بحث به بیان ادله‌ای پرداختیم که ممکن است ادعا شود این بحث دارای اطلاق بوده و تمام اقسام و صور نگاه زن به مرد اجنبی را در برمی‌گیرد.

اولین دلیل آیه شریفه 31 سوره نور بود که پس از بحث و بررسی مشخص شد که اطلاقی در آیه وجود نداشته و تنها دو قدر متیقّن از آیه به دست می‌آید.

در ادامه وارد روایاتی شدیم که در باب 129 از ابواب مقدّمات نکاح وارد شده بود که همان‌طور که به یاد دارید در متن وسائل چهار روایت ذکر شده بود که این روایات عرض شده و راجع به هر یک بحث شد. آنچه که قدر مشترک بین روایات بود ضعف سند آن‌ها بود و مرحوم خویی به دلیل همین ضعف سند به ابعاد دیگر مدلولی روایات نپرداختند بلکه پس از نقل روایات فرمودند که این‌ها همه ضعاف السند می‌باشند و ادامه ندادند، لکن بزرگان دیگری کمابیش به مدالیل این روایات و اشکالات مضمونی نیز پرداخته‌اند که در مورد هرکدام از این روایات نکاتی وجود داشت که در جلسات گذشته ذکر شد.

و اما دو روایت از این باب (روایت اوّل و چهارم) همان مسئله ابن أمّ مکتوم بود که نابینا بود و این دو روایت از این جهت متفاوت بودند که در یکی از روایات عایشه و حفصه بودند و در روایت دیگر امّ سلمه و میمونه در منزل بودند و زمانی که این شخص وارد منزل پیامبر شد حضرت به این‌ها فرمودند «احتجبا» یا «قوما فادخلا البیت» و پس از اینکه آن‌ها به حضرت عرض کردند که او نابینا است، حضرت در جواب فرمودند او نابینا است لکن شما که بینا هستید و او را می‌بینید!

در این دو روایت –که روایت اوّل و چهارم بود- علاوه بر آنچه از اشکالات سندی و برخی از اشکالاتی که در دلالت وجود داشت و عرض شد، علاوه بر این‌ها احتمال دیگر و وجه دیگری نیز در کلام برخی از بزرگان ذکر شده است که در کتاب انوار الفقاهه وارد شده است و آن وجه این است که چه‌بسا اینکه حضرت به آن‌ها فرمودند «برخیزید و از اینجا بروید» و یا «احتجبا» شاید به این دلیل بود که چه‌بسا ابن امّ مکتوم علاوه بر آنچه در پوشش متعارف بوده و در بین مردان آن زمان مرسوم بوده است که آن قسمت‌ها را نپوشانند، مثل سر و گردن و وجه کفّین و ... علاوه بر این‌ها پاها یا اعضای دیگری از بدن او نیز پیدا بوده است و درواقع لباسی که به تن داشته است به جز اعضای متعارف و مستنثی اعضای دیگری نیز از بدن او مکشوف بوده و از این جهت پیغمبر اکرم ص فرمودند شما بروید و اگر او نمی‌بیند شما که می‌بینید.

این هم احتمالی بود که برای این روایت گفته شده است که البته این‌ها همه احتمال هستند و اگر روایت معتبر بوده و از جهات دیگر بلااشکال بود قطعاً گفته نمی‌شد که مقصود این است، چرا که در این روایات حضرت فقط به آن‌ها می‌فرماید «شما می‌بینید» اما اینکه چه چیز را و کجا را می‌بینید حضرت چیزی نفرموده‌اند.

به طور کل این چهار روایتی است که در متن وسائل ذکر شده بود که بحث‌های دلالی و سندی آن عرض شد و شما ملاحظه فرمودید.

## روایات کتاب مستدرک الوسائل:

و اما در مستدرک نیز چند روایت وجود دارد که لازم است ملاحظه بفرمایید.

### روایت اول:

روایت اوّل در ذیل همین باب در مستدرک روایتی است که از کتاب جعفریات می‌باشد که بدین شرح است:

«أخبرنا عبدالله أخبرنا محمّد حدّثنی موسی قال حدّثنی أبی عن أبی عن جدّه جعفر بن محمد عن أبیه أنّ فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم إستأذن علیه أعمی فحجبته فقال النّبی لِمَ حجبته فهو لا یراک؟ یا رسول الله إن لم یکن یرانی فأنا أراه و هو یشمّ الریح، فقال النّبی أشهد أنّک بضعة منّی»

در این روایت داستان حضرت صدیقه طاهره بیان می‌شود که نابینایی از حضرت اذن گرفت و حضرت از او حجاب کردند و درواقع از پشت حجابی با او صحبت فرمودند (فحجبته) که در آنجا بر خلاف روایات قبل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از فاطمه سلام‌الله علیها سؤال می‌فرمایند که چرا حاجب گرفتی درحالی‌که او نابینا بوده و شما را نمی‌بیند و فاطمه زهرا س این‌گونه پاسخ می‌دهند: اگرچه او مرا نمی‌بیند اما من او را می‌بینم و همین فاصله کم موجب می‌شود که او از طریق شامّه خود رابطه‌ای با نامحرم برقرار کند.

همان‌طور که متوجه شدید در اینجا نکته جدیدی پیدا شد و آن باب استشمام و شمّ است که در آینده نیز از آن بحث خواهد شد. در اینجا بحث از نظر و ارتباط محرم و نامحرم از منظر نگاه می‌باشد و همین بحث در باب لمس و شمّ و ... نیز خواهد آمد و تقریباً در تمام حواسّ خمسه این مباحث وجود خواهد داشت. البته اهمیّت ابصار و حرمت نظر این‌چنین اقتضاء می‌کرد که ابتدائاً این مباحث مطرح شوند لکن آنچه که مربوط به روابط غیر محرم در حواس دیگر نیز خواهد آمد.

در ادامه پیامبر اکرم ص به حضرت زهرا سلام‌الله علیها می‌فرمایند «گواهی می‌دهم که تو پاره من هستی» و این تمجید را نسبت به حضرت فاطمه زهرا (س) انجام می‌دهند.

### بررسی روایت

این روایت نیز ممکن است به عنوان پنجمین روایت مورد استدلال قرار گیرد.

#### مناقشه اول: سندی

در مقام بررسی روایت باید گفته شود که آن روایاتی که از جعفرّیات وارد شده‌اند دارای ضعف هستند به این جهت که اولاً جعفریات اثبات‌شده نیستند و ثانیاً این سند دارای چند مجهول و غیر موثّق می‌باشد و از این نظر باید گفت این روایت هم همچون روایات قبل و شاید تا حدّی بیشتر از روایات قبل مبتلا به ضعف سند می‌باشد.

#### مناقشه دوم: انضمام نگاه و استشمام به یکدیگر

و در بررسی دلالت روایت باید عرض شود که در این روایت مقوله رؤیت به تنهایی مطرح نشده است بلکه جمله حالیه‌ای بعد از بحث نگاه و نظر مطرح شده است به این بیان که همان‌طور که ملاحظه نمودید حضرت در روایت می‌فرمایند: «إن لم یکن یرانی فأنا أراه و هو یشمّ الریح» یعنی اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم و او نیز از من استشمام دارد که احتمالی که در این کلام وجود دارد این است که با توجه به اینکه هر انسانی از خود بویی را ساطع می‌کند و این بو نیز از چیزهایی است که موجب ایجاد ارتباط بین افراد می‌شود و احتمال دیگر اینکه احیاناً حضرت عطری به خود زده بودند و به این جهت از او حجاب کردند.

درهرحال هر یک از این دو احتمال در مورد شمّ باشد، موضوعی که حضرت طرح فرمودند مرکّب است از نگاه و رایحه و حضرت می‌فرمایند: «أنا أراه و هو یشمّ الریح» که بنا بر این کلام باید گفت موضوع چه کراهت و چه حرمت، چه‌بسا این موضوع مرکّب است از نگاه و استشمام باشد، به این معنا که در جایی که خانمی نامحرم را می‌بیند و نامحرم نیز به حدّی نزدیک می‌شود که می‌تواند استشمام کند شاید ترکیب این دو مسئله با هم موضوع حکم باشد نه فقط نگاه تنها.

پس چه‌بسا گفته شود دیدن نامحرم اگر در فاصله نزدیک باشد به‌گونه‌ای که بویی که از بدن افراد ساطع می‌شود قابل احساس و استشمام باشد دارای اشکال است و بایستی فاصله داشته باشند.

فلذا در این روایت موضوع، دیدن همراه با شمّ الریح است نه فقط نگاه کردن، این وجه دوّمی است که در دلالت روایت ممکن است مطرح شود و با این وجه باید گفت این روایت نمی‌تواند به موضوع نظر مطلق دلالت کند بلکه اخصّ از آن موضوع است.

#### مناقشه سوم: شاید این از اختصاصات باشد.

در مناقشه دوم گفته می‌شود که شاید این روایت از اختصاصات باشد، درواقع همان‌طور که اختصاصات نبی ص و ازواج نبی ص وجود دارد شاید احیاناً اختصاصاتی برای ائمه و معصومین علیهم‌السلام هم وجود دارد.

نکته جالبی که در این بحث وجود دارد این است که مرحوم شیخ طوسی مبسوط این مسئله را در یکی از کتاب‌های خود در سلسلة الینابیع الفقهیه نیز وجود دارد در ابتدای کتاب نکاح به ادنی مناسبت وارد اختصاصات نبی شده است و چندین مورد از اختصاصات نبی را در آنجا ذکر نموده‌اند؛ و ممکن است گفته شود که این هم از اختصاصات است.

البته در مورد مناقشه سوم قبلاً عرض شده است که اصل با عدم اختصاص است و درواقع اصل این است که چیزی از اختصاصات نباشد مگر اینکه دلیلی برای آن وجود داشته باشد، علاوه بر اینکه این مسئله دارای روایاتی بود که در آن «خیرٌ للنّساء» گفته شده بود که درواقع مطلق زنان را شامل می‌شد و از این جهت است که مناقشه سوم چندان وارد نیست که کسی قائل شود این از اختصاصات حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها بوده است نه اینکه مسئله عام و مشترک بین زنان باشد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله این‌ها وجود دارد و درواقع هم واجبات و هم محرّماتی برای پیغمبر اکرم وجود دارد که برای دیگران مستحب یا مکروه است و شکی در وجود این‌چنین احکامی نیست لکن این امری است که نیاز به قرینه دارد و اگر قرینه نباشد احکام مشترک خواهد بود.

سؤال: آیا در این روایت نمی‌توان عبارت «أشهد أنّک بضعة منّی» را قرینه قوی قرار داد؟

جواب: این عبارت حتی نمی‌تواند قرینه ضعیف قرار باشد چه رسد به قرینه قوی، در اینجا پیامبر اکرم ص می‌فرمایند این مطلب را شما بدون اینکه کسی به شما بگوید فهمیده‌اید و خودتان اقدام کرده‌اید و می‌گویید و به این جهت است که «إنّک بضعة منّی» اما با این عبارت نمی‌توان چنین مطلبی را استفاده کرد که این حکم اختصاص به تو (حضرت زهرا سلام‌الله علیها) دارد. ضمن اینکه عباراتی که در مورد «خیرٌ للنساء» و این‌چنین مواردی بود همه نشان‌دهنده این است که این بحث اختصاصی ازواج نبی ص یا معصومین ع نیست بلکه امر عامی است.

#### مناقشه چهارم: روایت بیان سیره است و از آن الزام فهمیده نمی‌شود

مناقشه دیگری که در دلالت این روایت وجود دارد این است که این دلیل افاده الزام نمی‌کند زیرا فقط بیان سیره است چراکه روایت از این قرار است که حضرت می‌فرمایند آن نابینا وارد شد و سپس حضرت فاطمه زهرا س حجاب کرد و بعد از ایشان سؤال کردند که چرا حجاب کردی وقتی که او تو را نمی‌بیند؟! و حضرت زهرا س در جواب فرمودند «إن لم یکن یرانی فأنا أراه و هو یشمّ الرّیح» یعنی دلیل اینکه حجاب کردم حتی نسبت به مرد نابینا این است که من او را می‌بینم و او بوی مرا استشمام می‌کند، اما اینکه این مسئله بیانگر حرمت است یا کراهت در روایت چیزی مشخص نیست زیرا نهی‌ای در روایت نیست نه از نظر ماده و نه صیغه نه و نه حتی بیان دیگری است که شبیه به جمله خبریه در مقام نهی باشد و از این جهت نمی‌توان الزام را از این روایت استفاده کرد و به‌عبارت‌دیگر این روایت سیره فاطمه زهرا سلام‌الله علیها را بیان کرده است و آنچه از این روایت و بیان سیره به دست می‌آید در دلالت اولیه آن همان جواز می‌باشد اما اگر کمی قرینه وجود داشته باشد به سمت رجحان متمایل می‌شود که البته این قرینه در اینجا وجود دارد اما اینکه از این سیره استفاده وجوب بشود دارای مؤونه بوده و اگرچه ممکن است اما نیاز به قرائن بسیار محکمی دارد.

و اما مدلولی که در باب سیره می‌توان قائل شد دلالت سیره فعل در جواز به معنای عام می‌باشد که با اباحه، استحباب و وجوب سازگار است. برای تبدیل اباحه به رجحان نیاز به قرائن ویژه‌ای است که در این روایت وجود دارد اما اگر بنا باشد از اباحه و استحباب بگذرد و از این سیره استفاده الزام و وجوب شود نیاز به قرائن بسیار محکمی دارد که در اینجا علی‌الظاهر نیست.

این موضوع کبرویاً مورد بحث قرار گرفت و دارای مطالب مهمّی است که باید در جای خود بحث شود کما اینکه در سیره ترک نیز به همین صورت می‌باشد یعنی ترک و عدم فعل دلالت بر جواز می‌کند که این جواز مشترک است بین اباحه به معنای خاص، کراهت و حرمت، لکن در حال طبیعی ترک معصوم فقط اباحه را می‌رساند اما اینکه بخواهد بر کراهت دلالت کند نیاز به قرائن دارد و اگر بنا باشد این سیره دال بر حرمت باشد نیاز به قرائن مؤکّد و جدّی می‌باشد و از همین جهت است که سیره فعل و ترک دلالت بر اباحه می‌کند و حداکثر به سمت استحباب یا کراهت می‌رود که البته در اینجا قرینه وجود دارد که استحباب می‌باشد اما اینکه این سیره به سمت وجوب و حرمت منتقل شود بسیار کم بوده و نیازمند قرائن روشن و واضحی است که طبعاً در اینجا وجود ندارد و از همین جهت است که حداکثر استفاده‌ای که از این روایت می‌شود همان رجحان است و حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها نیز به این رجحان عمل کرده‌اند کما اینکه در روایت دیگری که قبلاً بررسی شد حضرت می‌فرمودند «خیرٌ للنّساء أن لا یرین الرّجال و لا یراهنّ الرّجال» که در این عبارت نیز عرض شد «خیرٌ» افاده چیزی بیش از رجحان نمی‌کند.

#### مناقشه پنجم: پوشش مرد نابینا غیرمتعارف بوده است

و اما آخرین نکته‌ای که در این روایت وجود دارد نکته‌ای است که حضرت آقای مکارم در انوار الفقاهه آورده‌اند و آن این است که کسی احتمال دهد آن شخصی که بر حضرت وارد می‌شود لباس‌های غیرمتعارفی به تن داشته است که به غیر از وجه و کفّین و اعضای متعارف و معمول که مستثنا شده‌اند قسمت‌های دیگری نیز از بدن او همچون ساق پا، سینه و ... عریان بوده است و از این جهت حضرت از او پرهیز کرده است که این هم احتمال دیگری است که ممکن است کسی قائل شود لکن این خلاف ظاهر می‌باشد.

این روایت در دعائم الاسلام هم وارد شده است که البته آن عیناً همین مطلب می‌باشد و لذا همان چیزی که در مورد سند روایت گفته شد در آنجا هم وجود دارد و درواقع یک مطلب می‌باشد.

### روایت دوم مستدرک: «خیرٌ للمرأه ...»

روایت دیگری که در مستدرک وجود دارد و در مانحن‌فیه می‌توان به عنوان روایت پنجم از آن نام برد همان روایت «خیرٌ للمرأه أن لا تری الرّجال ...» می‌باشد که این روایت همان داستانی را نقل می‌کند که در روایت چهارم وسائل الشیعه عرض شد و از همین جهت از آن خواهیم گذشت.

### روایت سوم:

روایت بعدی که روایت هفتم بحث می‌شود روایتی است مقطوعه و مرسله که سندی برای آن وجود ندارد و بدین شرح است که از پیغمبر اکرم نقل شده است که:

«انَّهُ نَهَی النِّساءَ انْ ینْظُرن الی الرِّجالِ»، یعنی پیغمبر زنان را نهی کرد از اینکه به مردها نگاه کنند.

این هم روایت دیگری است که البته سندی برای آن وجود ندارد لکن اگر سند داشت دلالت آن از چند جهت دارای قوّت بود:

1. وجود عبارت «نهی» که دارای هیئت امر می‌باشد و این هیئت دال بر حرمت می‌باشد.
2. روایت دارای اطلاق می‌باشد چراکه روایت به صورت مطلق می‌فرماید «أن ینظرن الی الرّجال» که درواقع اشاره به عضو خاصّی ندارد بلکه به طور کل نگاه به مرد را می‌فرماید.

فلذا این روایت در مورد موضوع مانحن‌فیه از استحکام خوبی برخوردار است اما به جهت اینکه سند آن کاملاً ضعیف و بی‌اعتبار بوده نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

#### یک نکته در مورد اطلاق روایت

نکته‌ای که در این روایت وجود دارد این است که اگر این روایت دلالت بر حرمت داشته باشد لکن به دلیل سیره قطعیه نمی‌توان به اطلاق روایت عمل کرد.

شبیه به این مطلب به صورت مکرر در آیات و روایات ذکر شد که این ظاهر را اگر أخذ کنیم که «نهی النّساء أن ینظرن إلی الرّجال» در اینجا دو ظهور وجود دارد که با یکدیگر جمع نمی‌شوند و آن دو عبارت‌اند از:

1. «نهَی» که ظهور در حرمت دارد.
2. «رجال» که دارای اطلاق بوده و به این معنا است که به هیچ عضو او نمی‌تواند نگاه کند.

این دو با هم پذیرفته نمی‌شوند و آن به دلیل سیره قطعیه‌ای است که نگاه به مرد به طور کلی حرام نمی‌باشد و در آینده دراین‌باره بحث می‌شود.

از این جهت است که یا باید عبارت «نهی» را به عنوان کراهت أخذ کرد و یا اینکه اطلاق رجال را برداشته و مقصود روایت را همان اعضاء غیرمتعارف و غیرمعمول قرار داد و به طور کل یکی از این دو تصرف باید در روایت صورت گیرد و یا احتمال سوّمی باشد که قبلاً عرض کردیم و آن اینکه «نهَی» در اینجا افاده حرمت می‌کند نسبت به سایر اعضاء غیر از وجه و کفّین و اعضاء متعارف و همچنین افاده کراهت می‌کند نسبت به اعضاء مکشوف و با این وجه می‌توان گفت که با اطلاق «رجال» هم فی‌الجمله سازگار است. درواقع نگاه به مرد علی الاطلاق خالی از اشکال نیست لکن در برخی اعضاء حرام و برخی دیگر مکروه می‌باشد.

توجه فرمایید در اینجا نکته‌ای وجود دارد و آن اینکه اگر کسی بگوید که «نهَی» و ماده نهی برای حرمت وضع شده است در این صورت دلالت وضعی مقدّم بر دلالت اطلاقی «رجال» می‌باشد و باید گفت در اینجا روایت سایر اعضاء غیر مکشوفه را می‌گوید لکن اگر گفتیم که دلالت «نهَی» دلالت وضع نیست بلکه بالاطلاق می‌باشد، در این صورت دو دلالت اطلاقی با هم تعارض می‌کنند و در نتیجه باید یکی از سه راه حلّی که در این قضیه وجود دارد پیموده شود لکن دلالت صیغه نهی همچون صیغه امر در وجوب به اطلاق می‌باشد کما اینکه دلالت هیئت این‌ها نیز به اطلاق می‌باشد و همان سه راه حل در اینجا وجود دارد.

در رابطه با مواردی که اطلاق هیئت با اطلاق ماده تعارض داشته باشند قبلاً مفصّلاً بحث‌هایی صورت گرفته است که می‌توانید به آن‌ها مراجعه بفرمایید.

مثال واضحی که برای این بحث وجود دارد آیه شریفه **﴿تعاونوا علی البرّ و التّقوی﴾** می‌باشد که ظهور اطلاقی «تعاونوا» وجوب می‌باشد و «برّ و تقوی» نیز به معنای مطلق خوبی می‌باشد که شامل مستحب و واجب و ... می‌شود اما جمع این دو قابل قبول نیست به این بیان که گفته شود واجب است انسان در تمام کارهای با دیگران تعاون داشته باشد یا به دیگران کمک کند! قطعاً چنین چیزی واجب نیست و اگر چنین وجوبی وجود داشته باشد زندگی مختل می‌شود.

پس بنابراین یا باید گفت «تعاونوا» به معنای استحباب است و یا «برّ و تقوی» را به معنای برخی از آن‌ها گرفت و قیدی بر آن وارد کرد و نمی‌توان هر دو را مطلق دانست.

پس به طور کل باید گفت در جایی که تعارض ظهور اطلاقی امر و نهی در الزام با ظهور اطلاقی متعلّق و موضوع آن‌ها در شمول وجود داشته باشد و همچنین قرینه خارجیه‌ای باشد که امکان جمع این دو صورت با هم نباشند بایستی برای جمع آن‌ها راهی پیدا کرد و این جمع با یکی از این سه راه ممکن می‌شود:

1. ظهور امر و نهی از الزام برداشته و حمل بر کراهت و استحباب شوند.
2. ظهور متعلّق از شمول همه افراد برداشته شود و درواقع قیدی برای آن قائل شویم.
3. قائل شویم که امر در عبارت دلالت کند هم بر وجوب و هم بر استحباب به این معنا که تا جایی که وجوب پذیرفته شود می‌پذیریم و هر کجا که نمی‌شود در آنجا حمل بر استحباب شود؛ و در نهی هم حمل بر حرمت و کراهت شود با همین تفسیری که عرض شد.

این قاعده یک امر بسیار مهم و شایعی است که در اخبار و ادله وجود دارد.

در میان این سه راه برای ما راه حل سوم ارجح است اما درعین‌حال این را نیز عرض می‌کنیم که در هر جا ممکن است قرائنی وجود داشته باشد که راه را در هر یک از این سه صورت که عرض شد متمایل و منحصر کند.

پس از توضیح این قاعده و راه‌های جمع آن عرض می‌شود که این روایت نیز مصداق همین قاعده می‌باشد و اینکه در روایت گفته می‌شود «نهی النّبی النّساء أن ینظرن إلی الرّجال» در تطبیق با این قاعده این‌چنین می‌شود:

«نهی» به معنای حرمت می‌باشد و «رجال» یعنی مطلق اعضاء مردان؛ اما این قطع وجود دارد که جمع این دو قابل قبول و مقصود نیست، اما برای به دست آوردن مقصود اصلی بایستی یکی از آن سه راه پیموده شود به این بیان که یا گفته شود «نهی» به معنای کراهت است و یا اینکه «رجال» را به معنای اعضای غیر مکشوفه أخذ کرد که حرام است و یا اینکه «نهی» را حمل کرد بر حرمت نگاه به تمام اعضاء مگر آن اعضائی که استثناء شده و علم داریم که حرام نیست و اما نگاه نسبت به آن اعضاء نیز دارای کراهت است و درواقع در آن اعضاء «نهی» حمل بر کراهت می‌شود؛ که البته این راه از نظر ما مقبول‌تر می‌باشد.

حال تفاوت این دلیل با توضیحاتی که راجع به آن داده شد با ادله قبلی در این است که ادله قبلی استحباب عدم نظر را بیان می‌کردند و این دلیل در پی بیان حرمت نظر می‌باشد یعنی حرمت نظر به تمام اعضاء و کراهت نظر به اعضاء مکشوف و متعارف.

و اما نکته دیگری که در بحث جمع دو اطلاق و راه‌های سه‌گانه‌ای که عرض شد وجود دارد این است که گاهی قرائنی وجود دارد که نمی‌توان هیچ‌یک از راه‌ها را برگزید که در آن صورت دلیل مجمل خواهد بود و بایستی راه چهارم را پیمود.

#### خلاصه مطلب

بنابراین به طور خلاصه مجدداً عرض می‌کنیم که در مواردی که ظهور هیئت در الزام (وجوب یا حرمت) با ظهور موضوع یا متعلّق با شمول افرادی و استغراقی تعارض می‌کنند (به دلیل یک قرینه خارجی) و علم داریم که نمی‌توان با هم جمع شوند، این نوع ادله دارای چهار مسیر می‌باشند:

1. قرینه‌ای وجود دارد که امر و نهی را در استحباب و کراهت حمل می‌کند و وجوب کراهت از آن گرفته می‌شود.
2. قرینه‌ای در مورد پیدا می‌شود که ظهور امر و نهی در وجوب و حرمت حفظ می‌شود لکن اطلاق و عموم متعلّق و موضوع را محدود می‌کنیم.
3. امر و نهی در اصل وجوب و حرمت ظهور خواهند داشت لکن به صورت محدود و همزمان آن امر و نهی هم مفید وجوب و حرمت است و هم مفید استحباب و کراهت می‌باشند؛ که به نظر می‌رسد اصل با همین راه سوم باشد لکن در برخی موارد به دلیل وجود قرائن در راه‌های اول و دوم نیز تعیّن پیدا می‌کند.
4. و اما اگر در جایی هیچ‌یک از راه‌های سه‌گانه جمع امکان نداشت در این صورت دلیل مجمل می‌شود.

این چهار راهی است که در مقابل این نوع ادله وجود دارد و به خاطر داشته باشید که در موارد بسیاری از ادله با این مسئله مواجه خواهید شد.

آنچه در اینجا عرض شد تعارض اطلاق هیئت و ماده می‌باشد و جالب است که گاهی در امر و مادّه آن، این تعارض وجود دارد. توضیح اینکه در اینجا موضوع و متعلّق بود مثل «برّ و تقوی» یا «الرّجال» که این‌ها موضوع و متعلّق می‌باشند اما گاهی در یک صیغه امر این تعارض وجود دارد مثل «أکرم» که ظهور هیئت در وجوب است و ظهور «إکرام» در اطلاق اکرام می‌باشد یعنی هر نوع اکرامی، حال اگر در جایی علم داشتیم که «أکرم» که گفته می‌شود نوعی از آن را تخصیص زده و مقصود نیست در همین یک کلمه تعارض هیئت و ماده حاصل می‌شود و در آنجا نیز همین مباحثی که عرض شد تکرار می‌شود به این معنا که با قرینه خارجیه علم داریم که تمام اکرام‌ها در معنای «أکرم» مقصود نیست در این صورت گفته می‌شود که یا «أکرم» باید ظهور در استحباب داشته باشد و یا اینکه مقصود از این عبارت برخی از اکرام‌ها می‌باشد و یا اینکه همان راه حل سوم را طی کنیم و اگر هیچ‌یک از این راه‌ها امکان نداشته باشد مجمل خواهد شد.

این نکات خاصی بود که در این روایت وجود دارد که اگرچه بنا نبود چندان به این مطلب پرداخته شود لکن ضرورت ایجاب می‌کرد که عرض شود.

### روایت چهارم: روایت حولاء

روایت چهارم مستدرک که روایت هشتم بحث می‌باشد روایت حولاء می‌باشد و این روایت که در دعائم الاسلام وارد شده در مستدرک و وسائل نیز وجود دارد که در چاپ‌های جامعه مدرسین باب هشتادم می‌باشد و ویژگی این چاپ این است که ترتیب ابواب مستدرک بر اساس وسائل الشیعه تنظیم شده است به این صورت که در هر باب ابتدا متن وسائل می‌باشد و در ذیل آن روایات مستدرک وارد شده است که کار را بسیار تسهیل کرده است چراکه در گذشته این دشواری وجود داشت که ابتدا باید مستدرک را ملاحظه می‌کردیم و سپس به وسائل مراجعه کرده و در آنجا به دنبال بحث می‌گشتیم که این کار موجب تسهیل مطالعه شد و درواقع در یک کتاب متن وسائل وارد شده و همان روایات مرتبط در پاورقی ذکر شده است.

حال اگر به باب هشتاد وسائل (چاپ جامعه مدرسین) مقدّمات نکاح و آداب آن مراجعه فرمایید یکی از روایاتی که در متن وسائل وجود ندارد و اما کامل آن در مستدرک وجود دارد همین روایت «حولاء» می‌باشد که این دومین روایت باب هشتاد ذیل وسائل می‌باشد.

حولاء نام زنی بوده است که کار او عطر فروشی بوده است که عطر را به صورت دست‌فروشی برای دیگران عرضه می‌کرده است. مرحوم حاجی نوری می‌فرمایند در یک مجموعه عتیقه‌ای به خط بعض علماء این روایت را مشاهده کرده‌اند و سندی از آنجا نقل می‌کنند که غالب آن افراد مجهول و ضعیف می‌باشند.

این روایت که بسیار طولانی و مفصل می‌باشد از این قرار است که حولاء عطرفروش بنی‌هاشم بوده است که به خانه آن‌ها رفته و برای آن‌ها عطر می‌برده که با همسر خود دعوا می‌کند و خدمت پیغمبر اکرم ص می‌رود و ایشان ده‌ها مطلب را به او می‌فرمایند که مطالب بسیار متعددی است که یک قسمت آن این است:

«لا یحِلُّ لِامْرَأَةٍ انْ تَدْخُلَ بَیتَها مَنْ بَلَغَ الْحُلُمَ وَلا تَمْلَأَ عَینَها مِنْهُ وَلا عَینَهُ مِنْها» یعنی درست نیست که زنی شخصی را که بالغ شده است وارد خانه خود کند و اینکه چشم به آن نامحرم بدوزد.

این روایت چهارم مستدرک شبیه به همان روایت دوم در وسائل می‌باشد که در آنجا گفته می‌شد «إشتدّ غضب الله لامرأة ذات بعلٍ ملأت عینها من غیر زوجها» که در مورد چشم دوختن زن به غیر همسر خود بود.

### بررسی روایت

#### مناقشه اول: ضعف سند

این آخرین روایتی است که در اینجا مورد استدلال قرار گرفته است و دارای مناقشاتی می‌باشد که اولین مناقشه در این روایت همان ضعف سندی می‌باشد. اگرچه روایت بسیار مفصّلی است و دارای داستان بسیار زیبایی است –که چه‌بسا برای منبر هم از آن بتوان استفاده کرد- اما سند بسیار ضعیفی دارد.

#### مناقشه دوم:

از نظر دلالت نیز باید گفت عبارت «لا تملأ عینها منه» همان‌طور که قبلاً عرض شد دو احتمال دارد:

1. نگاه نکردن زن به مرد به طور مطلق
2. نگاه همراه با ریبه و التذاذ که اگر این معنا باشد از بحث خارج خواهد بود.

تاکنون ملاحظه فرمودید که نه دلیل عرض شد، دلیل اوّل آیه شریفه بود که اطلاقی در آن وجود نداشت و در ادامه هشت روایت عرض شد که چهار مورد آن در وسائل بود و چهار روایت دیگر در مستدرک و همان‌طور که ملاحظه فرمودید هیچ‌یک از این هشت روایت سند معتبر نداشت و همگی دارای ضعف سندی بودند و از نظر دلالی نیز دو روایت در مورد «ملأ العین» بود که دارای شبهه‌ای بود که عرض شد و مابقی روایات نیز مباحث دلالی خاص خود را داشت که همگی عرض شد؛ و جمع‌بندی نهایی این روایات ان‌شاءالله در جلسه آینده عرض خواهد شد.